

نه ابتدایی هست نه انتهایی و تا دنیا دنیاست ادامه خواهد یافت، حتی بعد از «مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ» ظهورات دیگر خواهد بود و هر ظهور بعدی اشرف از ظهور قبل، و مقام بلوغ آن می باشد و هر ظهور بعدی ظهور قبل را دارد با آنچه خود دارد، به عبارت دیگر وقتی که شجره ظهور به درجه کمال رسید و میوه خود را داد، بدون اندک تأخیر ظهور بعد رخ خواهد نمود و گفتار پیشوایان برحسب زمان و مکان و درجه فهم و ادراک مستمعین فرق می کند... مسلماً محمد بن عبدالله که مخاطبین او قومی وحشی و مادی بودند، برای این که معانی بعث و معاد و جنت و آتش و جز این ها را به ایشان بفهماند، این مفاهیم را به صورت مادی در نظر ایشان جلوه گر ساخت تا به سهولت بتوانند درک کنند؛ و در دوره ظهور باب یا در دوره «بیان» چون مخاطب قومی است دانا و متمدن - یعنی ایرانیان -، الفاظ و اصطلاحات مذکوره به طرز دیگر بیان شده، و معانی نزدیکتر به عقل از آنها اراده شده است، مثلاً قیامت عبارت است از وقت ظهور «شجره حقیقت» در هر زمان و به هر اسم تا لحظه غروب آن... هر شیء وقتی که به مقام کمال رسید، قیامت آن برپا می شود و کمال دین اسلام تا اول ظهور «بیان» ادامه داشته و از آغاز ظهور بیان، غروب اثمار شجره اسلام شروع شده است، و سپس با بیانی پیچیده برخاستن مردگان از قبر در روز قیامت و بهشت و دوزخ را به صورتی که در قرآن آمده، مورد تردید قرار می دهد...!

باب اعلام کرد که بعد از او مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ خواهد آمد ولی وقت ظهور او را غیر از خدا کسی نمی داند؛ در کتاب بیان در وصف صفات عالیه و مناقب مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ مطالب زیادی نوشته شده است.

بهاء الله و صبح ازل

مابین اتباع باب دو نابرداری (یعنی دو برادر از طرف پدر) بودند از اهل نور مازندران که بزرگتر موسوم بود به میرزا حسین علی و مُلقَّب به بهاء الله، و کوچکتر موسوم به میرزایحیی و مُلقَّب به صبح ازل - بعد رقابتی که مابین آن دو برادر پدید آمد، بایبه را به دو فرقه منشعب نمود؛ ازلیان که اکنون از حیث عدد کمترند و

بهائیان که قسمت عمدهٔ بایئه‌اند... ظاهراً باب نوشتجات و مُخَلَّفَات خود را از قبیل لباس و خاتم و قلمدان و غیره را برای اَزَل فرستاد و به وصایت و ولایت او تصریح کرد و او را مأمور نمود که بعد از وی هشت واحد دیگر «بیان» را که ناتمام مانده است بنویسد ولی اگر «مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ» در زمان وی ظاهر شد، بیان را نسخ کند به آنچه باب بر قلب او الهام می‌کند عمل کند. به نظر حاجی میرزاجانی، «مَنْ يَظْهَرُ اللَّهَ»، همان صبح ازل است.

به طوری که از کتاب «ایقان» تألیف بهاء الله که در سنه ۱۲۷۸ در بغداد نوشته است، استنباط می‌شود، بهاء الله در آن تاریخ، خود را مطیع و زیر دست کسی دیگر فوق خود می‌دانسته است و آن کس ظاهراً باید «صبح ازل» باشد. ظاهراً باب یکسال قبل از قتل، صبح ازل را که در آن وقت نوجوانی ۱۹ ساله بود، به جانشینی خود برگزید و پیروان باب او را فائد و پیشوای خود شمردند. صبح ازل در آن ایام تا واقعهٔ وحشتناک تهران که در نتیجهٔ آن عمدهٔ رؤسا و عظمای بایئه را شربت مرگ چشانیدند، تابستان‌ها را در شمیران در حوالی تهران و زمستان‌ها را در «نور» مازندران می‌گذرانید و تمام اوقات خود را به نشر و تعلیم آثار باب و تشیید مبانی دین جدید می‌گذرانید، بعد از آن که در روز یکشنبه ۲۸ شوال سنه ۱۲۶۸ سه نفر از بابی‌ها به ناصرالدین شاه تیراندازی کردند، دولت چهل نفر از مشاهیر آنان را دستگیر و ۲۸ نفر از آنان را که اسامی آنها در ناسخ التواریخ و دیگر منابع مسطور است (و حاجی میرزاجانی مؤلف نقطهٔ الکاف یکی از آنها بود) در روز چهارشنبه سَلُخ ذیقعد ۱۲۶۸ در تهران، با اشد انواع عذاب و شکنجه به قتل رسانیدند. صبح ازل که در آن هنگام در نور بود، بی‌درنگ با لباس مُبَدَّل به بغداد گریخت (با اینکه دولت هزار تومان جایزه برای دستگیری او قرار داده بود و یکی از مأمورین، او را دیده و نشناخته و مقداری با او صحبت کرده بود)، صبح ازل با مهارت، خود را از چنگ میرغضب‌های ایران نجات داد و با لباس درویشی و عصا و کَشکول خود را از سرحد آبران بیرون افکند و در اواخر سنه ۱۲۶۸ وارد بغداد شد. چهار ماه بعد از او، برادرش بهاء الله که از واقعهٔ سوء قصد به ناصرالدین شاه تا آنوقت، در تهران محبوس بود، از زندان خلاص شده و در بغداد به آنها ملحق شد. کم‌کم بغداد مرکز اجتماع حضرات گردید و این تجمّع حدود ده سال دوام یافت و در تمام این مدت صبح ازل

مقام رهبری نهضت جدید را به عهده داشت.

در آخرین سال‌های اقامت حضرات در بغداد، به قول مُصَنَّف «هشت بهشت»^۱، بهاء‌الله پرده از روی کار برداشت و آشکار دعوی مَنْ يَظْهَرُهُ اللهُ کرد و رُسل و کتب به اطراف و جوانب روانه گردانید؛ عدهٔ زیادی پس از مدتی حیرت و تردید دعوی او را پذیرفتند و از پیرامون صبح ازل متفرق شدند. دولت عثمانی چون بار دیگر آثار هیجان و انقلاب در ایشان دید، بدون هیچ مطالعه و تأملی بهاء‌الله و اتباعش را به عکا، و صبح ازل و اتباعش را به جزیرهٔ قبرس فرستاد و براعمال و رفتار هردو فرقه عدهٔ بی‌جاسوس گماشت. پس از آن که کُفَّ پیروان بهاء‌الله سنگین‌تر شد، سران نهضت اخیر برآن شدند که کلیهٔ اسناد و مدارکی که دلالت بر جانشینی صبح ازل دارد از بین ببرند و به قول براون چنان به خوبی از عهدهٔ اینکار برآمدند که اگر اتفاقاً «کنت دوگوبینو» یک نسخه از این کتاب - نقطهٔ الکاف - را تحصیل نکرده و به اروپا نیاورده بود، امروز این کتاب به کلی از میان رفته بود. حاجی میرزا جانی مؤلف این کتاب، شخصاً با باب و صبح ازل و بهاء‌الله و حاجی سلیمان خان تبریزی و آخوند ملا محمد علی زنجانی حجة الاسلام و سید یحیی دارابی و ملا شیخ علی ترشیزی ملقب به جناب عظیم و قره‌العین و میرزا حسین بُشروه برادر ملا حسین بشروه و تقریباً با جمیع مشاهیر بایهٔ دورهٔ نخست، آشنائی و ارتباط داشته و وقایع تاریخ هفت سال اول «ظهور» این نهضت را در کتاب خود درج نموده و بالاخره همین مرد با ۲۷ تن دیگر از هم‌کیشان خود در ذی‌قعدة ۱۲۶۸ با وحشیانه‌ترین وضعی به دست مردم کشته شدند.

در همین ایام، بعضی آثار تجدد و مسأله در و جنات احوال بهاء‌الله مشهود گردید، بعضی از قداماء بایه از مشاهدهٔ این احوال مضطرب شده زبان به اعتراض گشودند تا جایی که وی از بغداد رفت. پس از چندی صبح ازل از محل اقامت او باخبر شد و با ارسال نامه‌بی از او خواهش کرد که به بغداد بازگردد، او نیز اطاعت

۱. هشت بهشت کتابی است در فلسفهٔ «بیان» و تقویّت طریقهٔ ازلیان تألیف شیخ احمد کرمانی معروف به «روحی» که در سنهٔ ۱۹۰۵ میلادی در کلکته به طبع رسیده است. حاج شیخ احمد روحی مذکور در صفر ۱۳۱۴ هـ. با میرزا آقاخان کرمانی و خبیرالملک در تبریز به امر محمد علی میرزا ولیعهد به گناه آزادی خواهی مقتول شدند (به نقل از انقلاب ایران، براون، از ص ۹۳ به بعد).

کرد. در همین ایام عده‌یی از سران بابی‌ها دعوی منْ يَظْهَرُهُ اللّٰهِي می‌کردند؛ به قول روحی نویسنده هشت بهشت: «کار به جایی رسید که هرکس بامدادان از خواب پیشین برمی‌خواست، تن را به لباس این دعوی می‌آراست.»
 بهاء‌الله که از دیرگاهی همه‌کاره «صبح ازل» و مدیر حقیقی امور بابیه او بود، اگرچه رسماً «صبح ازل» مقام ریاست داشت، جداً به خیال دعوی این مقام افتاد و میرزا آقاچانی کاشی که بعدها کاتب آیات او و مُلقَّب به جناب خادم‌الله گردید او را به شدت در این امر ترغیب و تحریض می‌کرد.

مقارن این ایام، بابیان از گوشه و کنار روی به بغداد آوردند و روز به روز بر شماره آنان افزوده می‌شد. علمای کربلا و نجف از این وضع به هراس افتادند. به خصوص که گاه بین آنان و مسلمانان جنگ و جدال و اختلافاتی روی می‌داد، در نتیجه دولت ایران از مشیرالدوله سفیر ایران در اسلامبول خواست که از دولت عثمانی خواهش کند که بابیان را از بغداد به نقطه دیگری انتقال دهد؛ این تقاضا پذیرفته شد و آنان را نخست به اسلامبول و بعداً به «ایزنه» کوچ دادند.
 در جریان نهضت بابیه، دولت ایران سعی می‌کرد که پیروان باب و بهاء را نه تنها در ایران بلکه در خاک عثمانی مورد تعقیب شدید قرار دهد و از توسعه و گسترش افکار آنان جلوگیری نماید. مرحوم کاظم کاظم‌زاده (ایران‌شهر) نامه‌هایی را که بین دولتین ایران و عثمانی مبادله شده و ارزش تاریخی و سیاسی داشته گردآوری کرده است و ما از آن میان، نامه میرزا سعیدخان وزیر خارجه به میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر ایران در ترکیه را عیناً نقل می‌کنیم:

«میرزا سعیدخان مشیرالدوله
 جنابا در باب دفع طایفه ضالّه بابیه که در بغداد هستند، اینکه با صدراعظم سابق آن دولت مذاکره نموده بودند، مطلع شدم، در این خصوص سابقاً به مقرب الخاقان، دبیر مهم خارجه شرحی نوشته دستورالعمل دادم که از آن قرار معمول دارد. شرح مزبور برای شما در جوف این پاکت ایفاد می‌گردد که مطلع باشید و به موقع و به همین وتیره مذاکره نمائید و قرار بگذارید و این نکته را هم در نظر داشته باشید که دستورالعمل دولت عثمانی به عهده والی جدید بغداد، باید طوری باشد که بالمره قطع ماده آن‌ها بشود. و الاً دست به ترکیب آنها زدن و در اطراف پراکنده نمودن،

باعث زحمت خواهد شد. اگر همت خود را به اینطور به قلع و قمع آنها مصروف نمی دارند، بهتر آن است که به همان حالت بمانند. البته در این باب خیلی اهتمام لازم است، که به همین طورها معمول شود. سواد کاغذ شما و جواب را به جهت اطلاع مقرب الخاقان مشارالیه فرستادم که مستحضر باشد. فی غرّه شهر جمادی الاولی ۱۲۷۶ هـ.

تنی چند از سران نهضت جدید

نطق قرة العین و تدبیر و نقشه او در اعلام مذهب جدید چنان که قبلاً گفتیم قبل از اجتماع بدشت، سران نهضت جدید یعنی قدوس، میرزا حسین علی، قرة العین و عده‌ی دیگری، چندین روز راجع به برنامه کار و طرز تبلیغ و اعلام نظریات خود به بحث و مذاکره پرداختند. آنها کاملاً متوجه بودند که در عصر اختناق و استبداد مطلق، و در محیط ارتجاعی عهد ناصرالدین شاه، اعلام آزادی زنان و نسخ قرآن و کشف حجاب و تبلیغ آیین جدید کار ساده و آسانی نیست و ممکن است پس از تبلیغ این نظریات مردم تاب تحمل نیاورند و به مبارزه و مخالفت برخیزند. «موسیونیکلا» دبیر اول سفارت فرانسه در تهران که در آن ایام در ایران می‌زیست، در کتاب خود ضمن بحث در تاریخ «سید علی محمد باب»، در پیرامون اجتماع بدشت می‌نویسد:

«... قرة العین معتقد بود که قبلاً این فکر و حقیقت را به بابی‌ها تفهیم کنیم، ولی قدوس از تعصبات آن‌ها بیم‌ناک بود. قرة العین برخلاف، تأخیر را موجب گمراهی خلق می‌دانست، همه برخلاف رأی او می‌ترسیدند که به محض شنیدن اولین کلمه بر ضد مقررات سابق، جمعیت را وحشت فراگیرد و خشم مردم برانگیخته شود.

صحنه‌سازی قرة العین در اجتماع بدشت

در این حال قرة العین که به اصول و قوانین اسلامی آشنایی داشت، تدبیری به خاطرش رسید و خطاب به یاران خود گفت: «... مرتد در شیعه محکوم به قتل است و توبه‌اش نیز پذیرفته نمی‌شود، ولی چون زن‌ها انسان کامل نیستند، کمتر

در اعمال خود مسؤولیت دارند و اگر عملی از زنی سر بزنند آن را به عدم شعور تعبیر کنند و او را عفو نموده و بار دیگر او را به اسلام می خوانند، ولی اگر اصرار به کفر نمود به قتلش می رسانند. با این توضیح، قرّة العین همفکران خود را قانع کرد که شخصاً، و به تنهایی وارد معرکه شود و حقایق! را به گوش مردم برساند. وی گفت تمام کسانی را که اینجا آمده اند، در سخنرانی دعوت می کنم، ولی قدّوس نباید بیاید؛ در ضمن سخنرانی من پرده از روی کار برمی دارم و نسخ قرآن را اعلام می کنم، اگر پذیرفتند که به مقصود رسیده ایم و اگر شوریدند نزد رئیس خودشان یعنی «قدّوس» بروند و عقیده او را نسبت به اظهارات من جو یا شوند و او برای رفع غائله به انکار من پردازد و سعی شود که مرا دوباره به اسلام رجعت دهند، به ناچار کار چند روزی به طول می انجامد؛ اگر آرامش برقرار شد، همه را به یقین می کشانیم و گرنه من ظاهراً به دلایل قدّوس تسلیم می شوم. رؤسای بایته این پیشنهاد را به اتفاق آراء قبول کردند، هنگامی که اسباب کار فراهم و جمعیت برای سخنرانی دعوت شدند، «طاهره» در پشت پرده نازکی با نفیس ترین البسه و جواهرات بایستاد و دو خدمتکار در عقب او قرار گرفتند و مقرر گردید که به اشاره او ریسمان پرده را در ضمن صحبت پاره کنند. پس از شروع مقدمات، با وجود اضطراب شدید و ترس از مغلوبیت، با فصاحت و بلاغت خاص، نطق خود را آغاز کرد. تا آن موقع با این طلاقیت لسان تکلم ننموده بود؛ از عبارات مهیج و صدای جذّاب و رسایش مستمعین مات ماندند، سکوت همه را گرفته بود، ابدأ جنبشی پدیدار نبود، تا آنکه گفت: «شماها باید امروز بدانید که خداوند ظهور کرده و قرآن منسوخ شده و کتاب جدیدی از آسمان برای ما نازل شده و قوانین جدیدی برای ما مقرر گردیده است.» سپس با اشاره او خدمتکاران ریسمانها را قیچی نموده، پرده بیفتاد و چهره او نمایان شد، ظاهراً ناطق متوجه خدمه گردید که آنها را مؤاخذه کند، بعد رو به جمعیت نموده گفت: «این قضیه چه اهمیت دارد؟ آیا من خواهر شما نیستم؟ آیا شما برادرهای من نیستید؟ آیا کدام خواهری صورتش را از برادرهایش پوشانیده است؟» اما اثر این واقعه چون صاعقه یی بر سر حضار فرود آمد، جمعی صورت خود را با دست پوشانیدند، تا چشمانشان به صورت زن نامحرم، آنهم زن مقدّسی چون طاهره نیفتد، برخی تعظیم کردند، گروهی دامن لباس بر سر کشیدند، اما قرّة العین شروع کرد به راه رفتن در میان

جمعیت، و نسخ قرآن و رفع حجاب را متذکر گردید، ولی به نتیجه کامل نرسید. میرزا حسین علی بهاء چون دید صحنه تماشا طول کشید و خطر خونریزی می‌رود، عباى خود را بر سر قره‌العین انداخته او را به چادر برد، مجلس با همه و آشوب و ناسزاگویی و تهمت جنون و هرزگی، و دفاع عده کمی از نظرات جدید، به پایان رسید. قدّوس ناراضیان را بار داد و با مهربانی و به دقت به سخنان آنان گوش داده گفت: مسأله غامض است، ظاهراً طاهره کافر شده ولی شاید در این رفتار معمایی است که معنی آن بر من پوشیده است. ... قدّوس مرتب بذر تردید، در دماغ آنان کاشته و می‌گفت: حجاب مربوط به عرف و عادت است و زنان پیغمبر نیز ابتدا، بی حجاب بودند، بعد این حجاب مخصوص به آن‌ها شد نه دیگران، و راجع به نسخ قرآن گفت که مهدی، باید تاریکی‌های کتاب خدا را برای ما روشن کند. از طرفی قره‌العین نیز بی‌کار نماند و پیروان خود را با مذهب جدید آشنا و مردم را به سوی خود جلب می‌کرد و با تبانی قبلی دو نفر را به چادر قدّوس فرستاد؛ آنها گفتند که طاهره شما را ملامت می‌کند، زیرا جرأت مقابله و مباحثه با او را ندارید و در غیابش بدگویی و تکفیر می‌کنید، او را دعوت به بحث در حضور عامه کنید، اگر غالب شدید او شما را اطاعت خواهد کرد و اگر مغلوب شدید، ناچارید در حضورش سر فرود آورید. انکار قدّوس و اصرار آنها درآمدن، سرانجام به این منتهی شد که قدّوس با رفقای خود برخاست و به سوی اردوی طاهره رفت. زن در برابر مدعی خود نشست و با کمال مهارت و استادی از روی قرآن و احادیث، حقایق الهی را بیان نمود که: امام باید احکام و قوانین بیاورد و قرآن منسوخ شود. قدّوس، مغلوبانه بلند شد و با صدای بلند اعلان نمود آنچه او می‌گوید حق است و آنچه کرده درست و بجا بوده است. بعد به طرف او برگشته معذرت خواست؛ همراهان نیز از او تبعیت کردند. چند روز به جشن و شادی و تبریک گفتن پرداختند و سپس هر دسته به نقطه‌یی رفتند.

پس از پایان اجتماع بدشت، قره‌العین بیش از پیش مورد تعقیب دولت قرار گرفت و سرانجام به چنگ مأمورین افتاد... قره‌العین را پس از دستگیری به تهران آوردند و در خانه محمودخان کلانتر زندانی کردند. در این خانه عده‌یی از زنان و مردان به ملاقاتش می‌آمدند. او زنان را به آزادی و احترامی که مذهب جدید به آنها

داده شیفته می‌ساخت و در مباحثات زیادی که با مردم داشت، زنان و مردان را متقاعد می‌کرد... «پس از آنکه آقاخان نوری به‌صدارت رسید، از حاجی ملا میرزا محمد مازندرانی و حاجی ملاعلی کنی خواست که به آزمایش عقاید قره‌العین بپردازند؛ آن دو مجتهد، با قره‌العین هفت جلسه صحبت کردند و قره‌العین با نهایت عشق و علاقه به ثبوت رسانید که باب، امام منتظر است، مدعیانش مرتب از آمدن قائم از شهر «جابلقا» و «جابلسا» دم می‌زدند و او، آنرا موهوم و شایسته مغزهای علیل و ناخوش می‌دانست؛ سرانجام بر اثر اصرار زیاد آنان گفت: دلایل شما مانند دلایل بچه نادان ابلهی است، تاکی شما پای بند این اکاذیب منافی با عقل هستید، کی عقل خود را متوجه شمس حقیقت خواهید کرد؟ ملاعلی کنی ازین توهین رنجید و رفیق خود را کنار کشید و گفت مباحثه با این کافر نمی‌توان کرد. به منزل رفتند و حکمی نوشتند که ارتداد و امتناعش از توبه محقق و باید به نام قرآن به قتل برسد...»^۱

نظر اجانب در مورد قره‌العین

در مورد طاهره از طرف صاحب‌نظران ایرانی و خارجی نظرات متناقضی اظهار شده است از جمله بنظر ادوارد براون: ظهور زنی مانند قره‌العین در هر مملکت و در هر قرنی از نوادر است، ولی طلوع چنین زنی در ایران از عجایب خلقت و خوارق عادات است، تقوی و طهارت قره‌العین، حسن و جمال فوق‌العاده، و استعداد و فریحه بی‌نظیر، نطق مؤثر و بلیغ و فداکاری و شهامت و بالاخره مقاومت و ایستادگی او در برابر علمای ایران و بالاخره شهادت تاریخی و مجلل او، در تاریخ بشری سابقه است و او را در بین نسوان هم‌وطنش بی‌نظیر و زنده و جاوید نگاه می‌دارد...»^۲

راجع به موقعیت فردی و اجتماعی قره‌العین، بسیاری از شخصیت‌های فرهنگی و مطبوعات آن ایام اظهار نظر کرده و او را زنی نابغه، شجاع و با اراده به‌شمار آورده‌اند: ژول بوآ (Jules Boa) ضمن اظهار تأسّف از شهادت باب، در مورد

۱. طاهره قره‌العین، پیشین، از ص ۹۲ به بعد.

۲. همان کتاب، ص ۱۰۰.

قرّة العین می‌نویسد که وی «از زنان برازنده و به منزلت ژاندارک ایران و پیشوای آزادی و حریت نسوان شرق است؛ داستان طاهره از نوادر امور و بی‌مثل و نظیر است... قرّة العین که شباهت به هلواز (Heloise) قرون وسطا و هاپیات (Hypatia) دوره نوین افلاتون داشت^۱، زنی ادیب و حکیم و بلیغ بود و از مؤمنین اولیّه باب به شمار می‌رفت. شخصی بود که در بحبوحه عادات دیرینه، برقع و چادر از عذار برافکند و با فحول علمای کشور خویش مباحثه و مشاجره نمود و بر جمیع فایق آمد... با وصف این که مورد طعن و لعن بود و به زندان افکنده شد و آواره و در بدر هر شهر و دیار گشته و در ملاء عام هدف رجوم^۲ اشرار قرار گرفته است، معذک در مقابل پادشاهی که به یک فرمان قادر بود در یک روز هزار نفر را به قتل برساند، وحیداً^۳ مقاومت و ایستادگی نموده و به قاتلین خود گفته است: شما به سهولت می‌توانید هروقت اراده کنید مرا به قتل رسانید ولی مانع حریت و آزادی نسوان نمی‌توانید شد.»^۴

به نظر دکتر چاین (Cheyne)، عالم روحانی انگلیسی: «بذری که قرّة العین در کشورهای اسلامی می‌فشاند، اکنون رو به ظهور و سرسبزی است. افتخار این بانو در آن است که دفتر اصلاحات اجتماعی در سرزمین ایران به دست وی مفتوح گردید.» می‌گویند، چون ناصرالدین شاه از جمال و کمال این زن آگاهی یافت، بر آن شد، او را در جرگه زنان درباری خود وارد کند ولی این زن ناآرام و انقلابی به این اسارت رضا نداد و در پاسخ این پیشنهاد گفت:

تو و جاه و ملک سکندری، من و راه و رسم قلندری
اگر آن خوش است تو در خوری و گر این بد است مرا سزا

اشعار منسوب به قرّة العین

آثار منظوم و منثور چندی به او منسوب است، کسروی پس از نقل نمونه‌یی از اشعار او می‌نویسد: «این شعرها نمونه‌ای از ناآسودگی مغز اوست، سخنان تندی

۱. دو نفر از زنان قرون وسطا که یکی شهید و دیگری به صدمات زیاد دچار گشت.

۲. سنگها.

۳. به تنهایی.

۴. همان کتاب، ص ۱۰۵ به بعد.

است که گفته شده و شوریدگی گوینده‌اش را می‌رساند. از جمله در غزلی با این مطلع، ذوق ادبی خود را نشان می‌دهد:

جَذِبَاتُ شَوْكَ الْجَمْتِ، بِسَلْسَلِ الْقَمِّ وَالْبَلَا
همه عاشقان شکسته دل، که دهند جان بهره بلا
نمونه‌یی از اشعار فارسی او:

درره عشقت ای صنم شیفته بلا منم
چند مغایرت کنی با غمت آشنا منم
پرده به روی بسته‌یی، زلف به هم شکسته‌یی
از همه خلق رسته‌یی، از همگان جدا منم
شیرتویی شکر تویی، شاخه تویی ثمر تویی
شمس تویی قمر تویی، ذره منم هبا منم
نخل تویی، رطب تویی، لعبت نوش لب تویی
خواجگه با ادب تویی، بنده بی حیا منم
کعبه تویی، صنم تویی، دیر تویی، حرم تویی
دلبر محترم تویی، عاشق بی نوا منم
شاهد شوخ دلبر، گفت به سوی من بیا
رسته ز کبر و از ریا، مظهر کبریا منم
«طاهره» خاک پای تو، مت می لقای تو
منتظر عطای تو، معترف خطا منم
سلیمان ناظم شاعر و نویسنده ترک، در کتابی به نام «ناصرالدین شاه و بابیان» درباره طاهره می‌نویسد: «ای طاهره، قدر و بهای تو از هزاران نفس، چون ناصرالدین شاه افزون‌تر و مقامت پراچ تراست.»^۱

بعضی از اشعار طاهره نمودار اندیشه‌های انقلابی اوست:

هان، صبح هدئی «فرمود» آغاز تنفس	روشن همه عالم شد، ز آفاق و ز آفوس
... آزاد شود دهر، از اوهام و خرافات	آسوده شود خلق ز تخیل و نوسوس
محکوم شود ظلم، به بازوی مساوات	معدوم شود جهل ز نیروی تفرس ^۲

گسترده شود در همه جا فرش عدالت^۱ افشانده شود در همه جا تخم تَوَئِش^۱ مرفوع شود حکم خلاف از همه آفاق^۲ تبدیل شود اصل تباین به تجانس^۲ کنت دوگوبینو از نویسندگان و سیاستمداران معروف کشور فرانسه در شرح حال این زن می‌نویسد: «مسلمانان بایی بالاتفاق از زیبایی و صباحت منظر قُرّة العین فوق العاده تعریف می‌کنند اما چیزی که مهم‌تر و بلاحرف، قابل ملاحظه است استعداد بی نظیر و هوش فوق العاده و معلومات زیاد و صفات بارزی است که در این زن جوان وجود داشته و از این حیث بیشتر قابل تعریف و تمجید می‌باشد. در هنگام صباوت^۳، غالباً همه‌روزه در مباحثات علمای مُتَبَحِّر خانواده خود حضور پیدا می‌کرد و طولی نکشید که به واسطه استعداد کامل و هوش سرشار توانست در مسائل دقیق و مباحثات مهم آنها وارد گردد و با آنها به استدلال و مباحثه بپردازد و از جدّت ذهن و نیروی هوش خود آنها را متحیر سازد... این زن نه فقط در شناسایی زبان عرب خود را به درجه کمال رسانید بلکه در علم اخبار و احادیث نیز حایز مقام بسیار بلندی شد و در فنّ تفسیر و معانی مختلف پاره‌یی از عبارات قرآن که دانشمندان و مؤلفین بزرگ را به خود مشغول داشته بود، سرآمد علمای زمان خود گردید و از روی استحقاق، شایستگی آنها داشت که اعجوبه عصر خود به شمار آید. باری در همین خانواده خود بود که قُرّة العین نخستین بار از «باب» و تعلیمات او چیزهایی شنید و با آنکه آنچه شنید و فهمید ناتمام و غیرکافی بود، کاملاً پسندید و در خاطرش تأثیر کرد. با باب بنای مکاتبه را گذارد و به زودی تمام افکار و تعلیمات او را پذیرفت و با یک نوع شیفتگی و دل‌بستگی و شور و حرارت بی نظیری به تبلیغ و نشر افکار پیشوای خود پرداخت. نه تنها نسبت به تعدّد زوجات به شدّت اعتراض کرد، بلکه نسبت به حجاب هم مخالفت و تنفر بروز داد و در میدان‌های عمومی با روی باز به نطق و خطابه و تبلیغات پرداخت، به طوری که تمام افراد خانواده خود و تمام مسلمانان با ایمان را به اضطراب و وحشت انداخت... اما اشخاصی که پیرو او شده بودند، اعمال و رفتار او را با وجد و سرور و حرارت و شور تمجید می‌کردند. خانواده اش که همه از مجتهدین و فقها بودند، نهایت کوشش را به عمل آوردند که

۱. اُنس و همکاری و مؤانست.

۲. همان‌جا، ص ۱۴۰.

۳. نوجوانی.

لااقل قدری ملایم تر رفتار کنند، ولی او با دلایل قطعی آنها را مُجاب و به نصایحشان وقعی نمی‌گذارد... سرانجام قُرّة العین از خانواده خود کناره گرفت و وجود خود را وقف تبلیغ و انجام مأموریتی نمود که باب به او محوّل کرده بود. این زن در حکمت الهی و سایر علوم شهرت فوق العاده داشت... من تاکنون در میان مسلمانان کسی را ندیده‌ام که مُنکر مقام علمی و فضایل این زنِ خارق العاده باشد...^۱

بابیه در دهکده بدشت جمع شدند و قُرّة العین، قبل از هر کار لازم دانست که همت و حرارت تمام مؤمنین را که در اینجا جمع شده‌اند، با نطق و خطابه‌هایی تحریک و تهییج نماید؛ بنابراین پیروان او با عجله تخت بلندی با چوب و تخته برپا ساختند و آنرا با فرش و پارچه تزیین نمودند؛ قُرّة العین بنا بر معمول خود بدون حجاب از منزل به طرف مجلس آمد و چهار زانو بر روی تخت جلوس کرد، در حالی که تمام پیروان او در مقابل او ایستاده یا نشسته بودند و با حرارت و شور و وجد و سرور در انتظار مواعظ و سخنرانی طاهره، دقیقه‌شماری می‌کردند و خود را برای هر نوع اخلاص و فداکاری آماده نموده بودند؛ آنگاه آن زن جوان بعد از مقدمه‌یی گفت وقت آن رسیده که آیین باب تمام سطح زمین را فراگیرد... و کتاب تازه‌یی قائم مقام کتاب قدیمی گردد... زنان باید در مجاهدات شوهران و برادران خود شریک و سهم شوند، گذشت آن دوره‌یی که زنان به اجبار باید در اندرون‌ها محصور و محبوس باشند و مانند زندانیان، عمر خود را به پایان رسانند؛ اکنون باید آن قواعد و رسوم و محجوبیت را به دور اندازند و به انجام وظایف انسانیت بپردازند، ضعف و ناتوانی و ترس و بیمی که به مرور زمان در روح آن‌ها جایگزین و طبیعی شده باید به کلی از خود دور نمایند و مانند مردان به مجاهدت بپردازند و جانبازی کنند و در معرض شهادت قرار گیرند... انتها.^۱

کنت دوگوبینو در سطور بعد در وصف این زن می‌نویسد: «با این که مراتب فضل و دانش و معلومات این زن اظهرُ مِنَ الشَّمس بود، همیشه ساده و بی‌پیرایه حرف می‌زد، در عین حال سخنانش به اندازه‌یی جالب توجه و مؤثر بود که اعماق روح مستمعین را تکان می‌داد و غالباً از شدت تأثر اشک در چشم‌ها مانند سیل جاری

۱. طاهره قُرّة العین، پیشین، از ص ۷۴ به بعد، همان جا، ص ۷۸.

از خانه بیرون آمد، او را به باغی بردند، میرغضبان در قتلش تردید و ابا نمودند، غلامی سیاه یافتند، درحال مستی، دستمالی دردهانش فرو برد و بعد جسد او را در آن باغ به چاهی انداختند و خاک و سنگ روی آن ریختند ولی او در آخرین دقایق حیات سخت شادمان بود...».

به قراری که نزدیکان او می‌گویند در نطق و بیان کم‌نظیر بود، غالب علما و فضلا طالب استماع گفتار و استدلال او بودند، سر پرشوری داشت... از خوف و هراس و اندیشه و نگرانی مرگ در قلب او اثری نبود و در تمام مراحل درائبات نظریات خود پای استقامت می‌فشرد و تا دم مرگ از افکار خود دست نکشید.

این زن انقلابی و بی‌آرام... از لزوم تحوّل و تطوّر شدید در احوال و اطوار هم‌وطنانش طرفداری می‌کرد... طاهره در کربلا به هریک از علمای متیم آن شهر که نسوان را پست و حقیر بل فاقد احساسات و فارغ از عواطف روحی و معنوی می‌شمردند، رساله مشروح و مسبوطی صادر نمود و در آن رسایل با کمال صراحت و ملایمت افکار قلبیه خود را تشریح و اغراض آنان را آشکار ساخت. طاهره تا آخرین روز زندگی از دفاع از حقوق زنان غفلت نورزید... او نخستین زن ایرانی بود که در راه ترقی و تعالی زنان شهید شد، وی خطاب به مأمورین دولت می‌گفت: «قتل من در دست شماست، هر وقت اراده نمائید به نهایت سهولت انجام خواهید داد ولی به یقین مبین بدانید که تقدّم و آزادی نسوان هرگز نباید ممنوع شود و با این‌گونه اعمال، از پیشرفت و حرکت باز نماند.» حیات طاهره کوتاه ولی پرشعشه و جلال بود، زندگی از یک جهت قرین مصائب و آلام و از جهت دیگر مشحون به افتخارات بی‌پایان بود، وصیت شهرتش به اطراف و اکناف عالم منتشر گردید.^۱ کسروی می‌نویسد، قُرّة العین «باب» را ندیده بلکه اجمالاً با گفته‌ها و نوشته‌های او آشنا شده است، این زن از بدآموزی‌های شیعیان و پندارهای صوفیان... و سخنان سیّد کاظم تکان خورد.^۲ و برای نجات از قید و بندهای گوناگون و تبلیغ افکار جدید، خانه و کاشانه و فرزندان خود را ترک گفته است... زندگی کوتاه و سرپا مبارزه این زن نشان می‌دهد که وی هدفی اجتماعی و سیاسی داشته و به هیچ اصول

۱. طاهره قُرّة العین، پیشین، ص ۳۴.

۲. بهایی‌گری، پیشین، ص ۸۴.